



#### قسمت سختش دارد می‌گذرد، طاقت بیاورید!

رضا اردکانیان در برنامه زنده تلویزیونی شبکه خبر اظهار کرد: ما شبکه برق بسیار گسترده‌ای داریم که یکی از وسیع‌ترین شبکه‌های برق منطقه محسوب می‌شود. وی افزود: ۱۳۰۰ واحد تولید برق در نیروگاه‌های مختلف آبی، حرارتی، تجدیدپذیرها و... داریم؛ همچنین ۷۸۰ هزار پست برق در کشور ایجاد شده و بیش از ۹۵۰ هزار کیلومتر خطوط انتقال برق ماست. وزیر نیرو گفت: طبیعی است چنین شبکه بزرگی حتی اگر کمبود تولید هم نداشته باشیم، در فصل تابستان مانند هر سال، بروز برخی اتفاقات گریزناپذیر است؛ اتفاقاتی که به‌دلیل دمای بالا و فشاری که روی این دستگاه‌ها وجود دارد و در ظرفیت نهایی خود در حال فعالیت هستند، رخ می‌دهد.

نشکند، می‌گوید: «راستش دوست دارم پیام ولی سقف خونه‌مون ریخته دارم پدرم رو از زیر آوار می‌کشم بیرون. نمی‌رسم پیام.» آن رفیق می‌داند که این حرف دروغ است ولی در کمال احترام با ریفیش همدردی می‌کند و بهانه‌اش را می‌پذیرد و می‌گوید اگر کمک خواستی بگو. کرونا که آمد، یک بهانه مناسب و قوی به بهانه‌های بیچاندن اضافه شد. چه کارمند باشی و بخواهی اداره را بیپچانی، چه رفیق باشی و بخواهی برنامه آخر هفته را بیپچانی و چه رئیس‌جمهور باشی و بخواهی حضور در مجلس شورای اسلامی را بیپچانی. اما قصه کرونا هرقدر برای کارهایی که نیاز به حضور دارند، بهانه مناسبی بود برای کارهای پروژه‌ای که فریلنسرها (زادکارها) در خانه انجام می‌دهند، یک بهانه به درد نخور بود. یعنی

مثلا گرافستی که پروژه را به موعد تحویل نرسانده نمی‌توانست به کارفرما بگوید کرونا گرفته‌ام یا به خاطر مادر بزرگ پیرم از کرونا می‌ترسم و پای کار نمی‌آیم. از آنجا که قشر فریلنسر همیشه از ضعیف‌ترین و ستمدیده‌ترین اقشار بودند و خدا هم همیشه حواسش به بنده‌های ضعیف و ستمدیده‌اش هست، پدیده‌ای را در ایران به راه انداخت که بهانه مناسبی هم برای این قشر زحمتکش جور شود. «آقا خدا و کیلی اومدم از پروژه خروجی بگیرم برق رفت. حالا هم نمی‌دونم اصلا ذخیره کرده یا نه. شاید مجبور شم از اول به بار دیگه انجامش بدم.» خدا هم که همیشه وکیل است. کی‌به‌کی است؟ مساله‌ای است بین خودمان و خودش و همیشه هم از آن بالا چشمکی می‌زند و می‌گوید من وکیلم خیالت

#### رفت و آمد الکتریسیته، جریان تان را مختل کرده‌است؟

## همیشه «برق» قرار باشید

تا به حال کمی با سیم و پریز بازی کرده‌باشید، انقباضی را که برق به ماهیچه می‌دهد، حس کرده‌اید.

هرکس هم نتواند از خودش درست و حسابی برق تولید کند و دچار خاموشی‌های بی‌موقع شود، برای این‌که کلا چراغش خاموش نشود و مدار زندگی اش نسوزد، دکتر قلب یک نیروگاه کوچک در سینه‌اش می‌کارد که نامش همان پیس میگر است.

اگر این‌کار را نکنند، بدن ما که مثل اداره برق منظم نیست تا جدول خاموشی بدهد؛ بی‌موقع و نصفه شبی برق بدنمان قطع می‌شود و خاموش می‌شویم.

کسی هم نمی‌تواند روشن‌مان کند. اگر در بیمارستان و زیر دستگاه ناگهان اداره برق قلبتان، بدون هشدار قبلی تصمیم به خاموشی بگیرد، شاید شوک الکتریکی بتواند باز هم برقتان را وصل کند. خلاصه مراقب برقتان باشید که نرود چون برعکس این دنیا هیچ مسئول فرشته‌ای پاسخگویش نیست و جواب‌ها در تاریکی

کبد و ... مزاحم کارشان شود.

این جریان برق تولیدی باعث می‌شود ماهیچه قلبمان منقبض شود. اگر



علی گنجی

..... روزنامه‌نگاری که با پیش‌کشیدن بدبختی مردم دنیا می‌خواهد لداری‌مان بدهد

#### زندگی جاری، بی جریان برق

حدود یک‌میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر در دنیا یک جدول خاموشی دارند که مثل جدول مندلیف ، پر از رنگ و عدد و ستون و ردیف عجیب و غریب نیست. بالاخره همه جا که مدیر و مسؤول مردمی ندارد. جدول خاموشی آنها یک تکه کاغذ است که در آن نوشته‌شده هفت روز هفته و ۲۴ ساعت شبانه‌روز. بدون برق زندگی می‌کنند و هنوز با الکتریسیته‌ای که یک قرن است با ما عجین شده، غریبه‌اند. البته این‌که برعکس ما کلی نیروگاه و نفت و گاز و ثروت ندارند هم بی‌تأثیر نیست. ما نمی‌توانیم مثل آن یک میلیارد و خرده‌ای فلک‌زده بدون برق زندگی کنیم. عادت کرده‌ایم و همیشه باید به شارژ باشیم. اگر هم کسی دم به ساعت خاموش و روشن‌مان کند، شوکه می‌شویم و کمی فحشش می‌دهیم تا جریان درونی‌مان کمی آرام‌مان کند.

#### جریانی نیست، جان بکنید



هرچند باورش سخت است اما قبل از برق هم زندگی جریان داشته‌است. فقط زحمت بیشتری گردن بدن و جریان درونی‌مان بوده‌است. قبل از برق اجاق‌ها یا چوب‌های تکه‌شده با دست روشن می‌شدند. از روشنایی خبری نبود و انسان، سر به هوا و دور از آلودگی نوری لامپ‌ها، روشنایی آسمان و ماه و ستاره را نظاره می‌کرد. آب از چاه با دست بیرون کشیده می‌شد و لباس‌ها در رودخانه شست‌وشو می‌شدند.

قبل از اختراع برق، مرکز خانه آشپزخانه بوده و نه جلوی تلویزیون. نور چراغ نفتی در میز آشپزخانه تنها نور موجود و گرد آورنده خانواده دور میز برای خوردن و حرف زدن و مطالعه بوده‌است. دستشویی هم یک کلبه وحشت بیرون خانه بوده که تهویه و تصفیه‌ای نداشته‌است. جور کارهای سنگین را هم در دوران بی‌برقی، اسب‌ها می‌کشیدند و زمین را شخم می‌زدند و آدم‌ها را جابه‌جا می‌کردند.

نگهداری غذا بدون یخچال از مصیبت‌های دیگری بوده که نیکان‌مان با

دودی کردن گوشت و کنسرو کردنش، گوشت مورد نیازشان را نگهداری

می‌کردند. تاجرین یخ هم برای آنها که پولش را داشتند، از دریاچه‌ها و

کوه‌ها یخ می‌آوردند تا قدیمی‌ها در زیر زمین‌های سردشان ذخیره کنند

و کنترارش مواد غذایی را سالم نگه دارند. اتوی لباس‌ها و شست‌وشو و

به طور کلی بهداشت، از دیگر مزایایی است که گذشتگان‌مان بدون برق

به آن دسترسی نداشته‌اند.

اگر برق بیشتر از چند ساعت برود چه می‌شود؟ اول از همه تاریکی، که به لطف بعضی‌ها اصلا با آن غریبه نیستید. اما مشکل فقط این نیست. ما، مثل راننده‌ای که به ماشین اتومات عادت کرده و با دنده‌ای رپی می‌زند و خاموش می‌کند، بدون برق خاموش می‌شویم. این هم در حالی است که برق درونی و قلبی‌مان ممکن است درست کار کند. مشکل مغزمان است که وابسته به برق شده. بعد از تاریکی و خالی شدن باقیمانده باتری‌ها، تلفن‌های همراه‌مان از کار می‌افتد. باز هم خدا را شکر و از همت مدبران، این را هم تجربه کرده‌ایم که هنگام خاموشی، آنتن موبایل‌مان از کار بیفتد و بی‌خبر از دنیای بیرون، نگران آخرین قبض علی‌آقا کریمی و اخطارهایش شویم. تلفن همراه و ارتباطات که از کار افتاد، یعنی تنهای تنه‌اییم. بدون برق هیچ خبری از آشنا و فامیل نخواهیم داشت و اگر هم باتری قلبمان از کار بیفتد، هیچ آمبولانسی را برای شارژ مجددش نمی‌توانیم

با خودتان است.

جدای از تک تک نورون‌ها و حرکات‌مان، الکتریسیته و جریان برق طوری زندگی‌مان را گرفته که هیچ‌کدام‌مان نمی‌تواند زندگی بدون آن را تصور کند. خدا پیامرزد فارادی و ادیسون و تسلا. هنوز هم بین این‌که چه کسی برق را اختراع کرده دعواست اما جملگی با مغز ناپشان کمک کردند تا منت قلب‌مان را برای برق اضافی نکشیم.

از همان ابتدا هم انسان فهمیده‌بود برق چیز خوبی است. مصری‌ها که در رود نیل مار ماهی‌هایی را داشتند که تکانه الکتریکی تولید می‌کردند، بدون این‌که بفهمند برق چیست و ماهی‌ها این حرکات و شیرین کاری‌ها را از کجا یاد گرفته‌اند، آن را به یکدیگر وصل می‌کردند تا از شوک ایجاد شده کیف کنند و سر درشان خوب شود. صاعقه هم که از آسمان می‌آمد، فکر می‌کردند خدایان‌شان خشمگین شده‌اند و می‌خواهند به جای قطع برق، الکتریسیته زیادی به پیروان‌شان ببخشند.



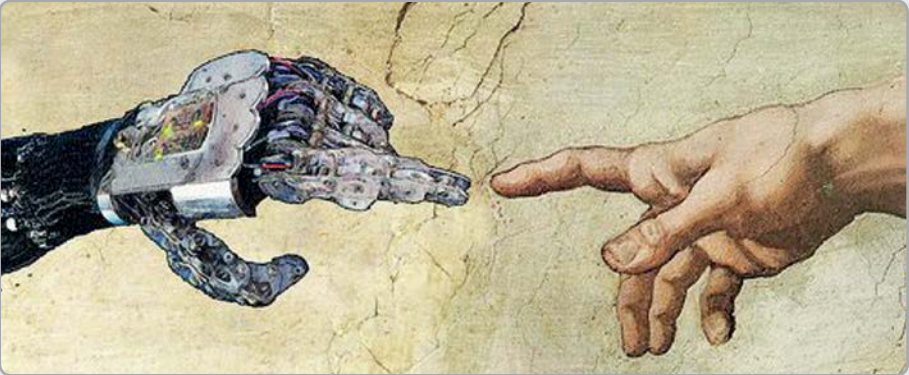
خبر کنیم. بعد نوبت ماشین‌هایمان است که از کار بیفتند. سیستم‌های حمل و نقل عمومی که روزمه‌مان شده از بین می‌رود. بدتر از اینها، در برابر سرما و گرما هم تنها می‌شویم و به جای خدایبامرزی

#### اشتباه شده، برگردید!

چند وقتی است یک عده بدجور حس نوستالژی‌شان گل کرده و واقعا قصد کرده‌اند به گذشته برگردند. مثلا ناگهان تصمیم گرفته‌اند واکسن چیز خوبی نیست و اصلا جوناس سالک بیکار بوده و غلط کرده واکسن فلج اطفال ساخته. کمپین هم درست کردند تا همگان را مجاب کنند پچه‌های‌شان را

از سوزن پزشکان دور کنند.

یک عده هم این تصمیم را با برق گرفته‌اند و اسمش را گذاشته‌اند زندگی خارج از شبکه. نیت‌شان هم این است که به یک زندگی ساده‌تر برگردند و جریان برق را از مدار زندگی خارج کنند. آنجا هاتر و همسرش جیک، زوجی در بریدود ( در نیو ساوت ولز استرالیا) هستند که این جنبش را شروع کرده و صفحه‌ای هم در فیسبوک با عنوان زندگی خارج از شبکه در استرالیا راه انداخته‌اند. آنها با فاصله کیلومتری از نزدیک‌ترین شهر در ملکی زندگی می‌کنند که به شبکه فاضلاب شهری وصل نیست، خط تلفن، برق و آب ندارد و فقط با یک موبایل به زندگی مدرن وصل می‌شوند که نیرویش را از باتری خورشیدی کوچکی می‌گیرد. زندگی خارج از شبکه روز به روز در حال رونق در استرالیاست و فرازی‌های زندگی مدرن، جذب آن می‌شوند. روایای زندگی ساده هاتر و همسرش، باعث شده تا آنها ترجیح دهند به جای حمام و دوش مدرن، با سطل آب خودشان را تمیز کنند و لباس‌هایشان را به شیوه



#### تجربه نشان داده ما با هر چیزی که شوخی کنیم کم‌کم آن چیز سر شوخی را بدتر باز می‌کند

### شوخی شوخی جدی شد

اول، شبیه یک شوخی بود. ما هم از گیر کردن در آسانسور با دختر همسایه برای خودمان شوخی دست و پا کردیم، توی حمام با سر کفی گیر کردیم و حتی برای قضای حاجت در تاریکی به ترس وجودمان نیشخند زدیم.

آفتاب‌هی سر شوخی را بازرتر کرد. تمام این روزها زیر ماسک‌هایی که امان همه‌مان را بریده، مثل ابر بهار عرق ریختم یا وقتی با زبان آویزان از گرما به مقصدی رسیدیم و صدای یخچال و تلویزیون و آکواریم و مهم‌تر از همه گولر را نشنیدیم، یکی دو تا دعای خیر از دهنمان در رفت و احتمالا عرق

جبین‌مان را به باد دادیم.

باز هم کوتاه نیامدیم و خندیدیم، حتی وقتی برق، آنتن را هم با خودش برد و پمپ آب ساختمان را قطع کرد تا شدت وابستگی زندگی به اصطلاح پیشرفته‌مان را بر رخ بکشد، با دیدن عکس چهره پرسشگر مسؤولان و شوخی‌هایی که زیرش نوشته بودند خندیدیم.

خنده‌دار هم بود؛ مثلا خودم، روزهای اول که این یادگاری مشترک تسلا و ادیسون، دو ساعتی رفته بود و آنتن هم نمی‌آمد، یکهو دیدم زارت! ۳ درصد بیشتر شارژ ندارم؛ همین‌طور که فکر می‌کردم «الان که نمیشه هیچ کاری کرد حداقل بزنم گوشه شارژ بشه» رفتم و شارژر را آوردم و گوشش را رزم به شارژ و تعجب کرده بودم پس چرا شارژ نمی‌شود. حقیقتا لحظه مواجهه با حقیقت، هم تلخ بود هم مضحک.

برای من اما ننمک موضوع، از تحمل گرما فراتر رفت و خنده‌های عصبی کم‌کم جای خنده‌های بی‌خیالی را گرفت. جان خسته‌ام برایتان بگوید از همین هفته پیش که پشت در اتوماتیک پارکینگ خانه به گلکاری ساختمان کمک کردم و علف زیر پایم سبز شد. دست آخر با تأخیر زیادی رسیدم به یک قرار نسبتا مهم و درست لحظه‌ای که داشتم خودم را آرام می‌کردم که بالاخره رسیدی؛ دیدم مجدد زارت! اینجا هم برق رفته و هفت طبقه راه‌پله انتظار من را می‌کشد.

کلافه شده بودم. در لابی ساختمان به چپ و راست رفتم، کف دست‌ها را به هم چسباندم، بوک انگشتانم را تا بیخ لب‌ها آوردم و یک نفس عمیق کشیدم. با صدای آرامی که شاید شنیده هم می‌شد، گفتم: «عیبی نداره! فکر کن آسانسور اختراع نشده!» و خواستم صعود را آغاز کنم که تازه متوجه مرد به زحمت میانسالی شدم که با نگاهی نیمه خندان و نیمه عصبی زیر نظرم داشت.

یکه خوردم. راستش تا آن لحظه فکر می‌کردم روی صندلی نشسته و یک‌باره چرخ‌های صندلی‌اش را دیدم. دست راستش را زیر چانه زده بود. متوجه نگاهم که شد، تکیه از دست برداشت و با دست دیگر چروک پیشانی‌اش را که با قطرات عرق پر بود صاف کرد؛ جوری که انگار به زحمت و به زور هم که شده بخواهد گره از اخم‌هایش باز کند.

این پا و آن پا کردم و گفتم: «سلام، خیلی وقته برق رفته؟» نمی‌دانم چرا ولی عمیقا خجالت می‌کشیدم. انگار که من نیروگاه احداث نکرده باشم. انگار که من وقتی زمستانم بوده فکر تابستان را نکرده باشم یا انگار که من حداقل ساعات قطعی برق را به خلق...! اعلام نکرده باشم.

با ارفاق می‌توان گفت لیخندی زد و گفت: «دو ساعت و نیم هست که رفته...» و سرش را پایین انداخت. بالا رفتن را بی‌خیال شدم. تشنه بودم، فکر کردم حتما او بعد از دو ساعت و نیم در لابی نشستن کلافه و تشنه است. از سوپرمارکت دو تا آب معدنی خریدم و یکی را تحویلش دادم. تشکر کرد و بی‌مقدمه گفت: «بالا رفتن از طبقات به جهنم. آزمون اتلاینی که برایش چند هفته زمان گذاشته بودم را از دست دادم...» و آرام سرش را تکان داد. از تکنیک معروف و کارساز ایرانی «من از تو بدبخت‌ترم» استفاده کردم و گفتم: «ما یک دفتر فنی نقلی داریم که بعد از کرونا خرج خودش رو به زور درمیاره؛ حالا با اوضاع بی‌برقی این ماه رسما باید ضرر کنیم و شاید مجبور بشیم درشو تخته کنیم!» دروغ گفتم. ما دفتر فنی نداریم، ولی آن لحظه همه فکریم این بود که حوصله سر رفته هردویمان را با این تکنیک از وضعیتی که به آن گرفتار بودیم، دور کنم. اما دروغ چرا؟ چون آن لحظه، فکر کردن به بازاری‌هایی که بعد از این همه مدت تعطیلات و کسادی کرونایی، قبل از رسیدن محرم و صفر به این یکی دو ماه تابستانی دل بسته بودند اعصابم را به هم ریخت؛ حالا چشم به هم بزنند ایام عزاداری می‌رسد و خواهی نخواهی کاسبی‌شان مجدد زارت.

حرفم را تایید کرد و گفت: «کاسی به کتان، بیمارستان‌ها و بخش‌های کرونایی تکلیفشون چیه؟ همشون برق اضطراری دارن؟ بعید می‌دونم! این همه جانبازی که تو خونه زیر دستگاه زندگی می‌کنن... تکلیف من و امثال من چیه تو این مدت؟» حق گفت و خودم و خودم و تکنیکم با سر به دیوار خوردیم. روزهای اول بی‌برقی، من هم خندیدم. شاید به خیال این‌که یک رفیق نسبتا بی‌نمکی دستم انداخته باشد. حتی در خیالاتم احتمال دادم وقتی در پیاده‌رو راه می‌روم با پای نامرئی‌اش برایم زیر پا هم بیندازد و وقتی شیلنگ تخته انداختم و زمین خوردم، بگوید «اذیت شدی؟ معذرت می‌خوام.»

حالا ولی ذهنم درگیر چیزهای دیگر است. همه ماسک می‌زنیم، شاید

برای همین ندیدیم. وقتی ما گرچه تلخ و عصبی ولی به زور هم که شده

می‌خندیدیم، یک عده زیر ماسک لب‌هایشان از بغض و کلافگی رعشه

می‌رفته و می‌رود. خنده من اما به معنی واقعی کلمه از دیروز بند آمده،

وقتی توییتر را باز کردم و خواندم: «قطعی بی‌خبر برق، جان دایی عزیزم را

گرفت... لعنت بر بی‌تدبیریتان!»

آخر هفته است و باید بخندیم؛ اما شرمنده روی ماهتان، خنده من یکی در

ثانیه‌های بی‌برقی با تصور این‌که نفسی به‌سختی بالا و پایین می‌رود روی

صورتم می‌ماسد. به بی‌برقی هم مثل همه زیرپاهایی که یک پای نامرئی

برایمان انداخت، شوخی کردیم و خندیدیم به خیال آن‌که راحت‌تر از آن

عبور کنیم؛ ولی کاش قبل از این‌که این شوخی هم شوخی شوخی، جدی

بشود اوضاع را یک دست نامرئی جمع و جور کند. حالا خشک و خالی هم

خداحافظی نکنیم. این مدت وقتی برق‌تان رفت به این فکر کنید اگر ما چند

هفته‌ای برق نداریم در دولت، هشت سال است برق از سرشان پریده است.